فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc52629501)

[اشکال اول دلالی: 2](#_Toc52629502)

[جواب اشکال: 2](#_Toc52629503)

[اشکال دوم دلالی 3](#_Toc52629504)

[جواب اشکال 3](#_Toc52629505)

[اشکال سوم دلالی: 4](#_Toc52629506)

[جواب اشکال: 5](#_Toc52629507)

[اشکال چهارم 5](#_Toc52629508)

[جواب اشکال: 5](#_Toc52629509)

[اشکال پنجم: 6](#_Toc52629510)

[جواب اشکال: 6](#_Toc52629511)

[جواب مشترک به همه اشکالات دلالی: 7](#_Toc52629512)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

## اشاره

پس از آنکه در بخش اول به حدود 14 دلیل برای عدم جواز نظر پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم به جز یکی از آن‌ها که تا اندازه‌ای قابل قبول بود سایر ادله از دلالت تامی برخوردار نبودند. آنگاه به ادله جواز نظر در نقطه مقابل طایفه اولی پرداختیم. در طایف ثانیه به دلیل سوم رسیدیم که خبر جابر بود و دلالت آن را ملاحظه کردید در همان قصه زیارت جمعی همراه پیامبر نسبت به حضرت زهرا سلام‌الله علیها.

اولین مناقشه در روایت عبارت از بحث سندی بود. در بحث سندی مفصل ابعاد مختلف سند مورد بررسی قرار گرفت. تقریباً می‌شود گفت همه جهات سند قابل تصحیح بود جز عبید ابن شریح ابن معاویه که لم یرد فیه توثیق و لا تضعیف که وضع مجهولی داشت. اگرچه سایر روات قابل تصحیح بودند اما عبید ابن شریح قابل تصحیح نبود. لذا پذیرش اعتبار سند متوقف بر این است که کسی کل روایات کافی را بپذیرد. اگر کسی گفت همه آنچه در کافی شریف است اعتبار دارد الا ما خرج بالدلیل، اینجا می‌تواند به این روایت اعتماد کند وگرنه راه دیگری وجود ندارد به خاطر وجود عبید ابن شریح در سند. حتی راه‌هایی که اجلاء گفته‌اند که لازم نیست توثیق وارد شود اینجا صدق نمی‌کند؛ زیرا عبید ابن شریح کسی نیست که کثیر الروایه باشد یا شناخته شده باشد یا اجلاء زیاد از او نقل کرده باشند و امثال این‌ها هیچ‌کدام از قرائن حدود ده‌گانه‌ای که در مورد افرادی که لم یرد فیهم توثیق و لا تضعیف قابل تطبیق بود در عبید نیست. لذا تنها راه اعتبار‌بخشی به روایت جابر پذیرش همه روایات کافی است که بعضی انظار این طور است.

# اشکال اول دلالی:

از اشکال اول به دلالت روایت که سندی بود بگذریم چند اشکال دیگر هست که جنبه دلالی دارد. اشکال دوم که اشکال اول دلالی بود همان بود که جلسه قبل عرض کردیم و در کلمات صاحب جواهر و مرحوم خوئی و امثال این بزرگان آمده که این روایت را از نظر مدلولی نمی‌شود پذیرفت. به دلیل اینکه این شکل از تشرف امثال جابر محضر حضرت زهرا منافات با مقام حضرت زهرا دارد. اینکه زیارت بروند و پارچه‌ای که خوب او را بپوشاند نباشد و حضرت بفرمایند خذی فضل ملحفتک فقنعی به رأسک، تعبیر کرده‌اند این در مورد افراد متعارف هم نیست چگونه در مورد حضرت زهرا اتفاق می‌افتد؟ خصوصاً با جایگاه و منزلت ایشان. این اشکال دوم بود.

## جواب اشکال:

کسانی از این جواب داده‌اند که این یک استبعاد است و منافاتی با مقام حضرت فاطمه زهرا ندارد و روایات و قصص دیگری هم داشته و داریم که مثل سلمان و ابوذر و بزرگانی از این قبیل محضر فاطمه زهرا مشرف می‌شدند با ایشان گفتگو می‌کردند در خانه‌شان حضور پیدا می‌کردند و امری که غیرقابل‌قبول باشد در این قصه وجود ندارد. به‌خصوص که اگر به این توجه شود که خذی من ملحفتک فقنعی به رأسک، ملحفه لباسی است که کاملاً می‌پوشاند. لحاف یعنی ما تغطی به چیزی که کامل می‌پوشاند. لذا ملحفه لباس وسیعی بوده و فضل ملحفه در حد چادرها کارایی داشته. مثل عبا و امثال این‌هاست. حتی ممکن است ملحفه شبیه عباهایی که عرب‌ها و زنان عرب دارند بوده. البته سبک لباس آن وقت را دقیق نمی‌دانیم ولی از اینکه تعبیر دارد خذی من ملحفتک و در لغت هم در مورد ملحفه آمده که لباس گشاد و بزرگی که تغطی به البدن. اگر این باشد چیز خیلی مستبعدی نیست که لباس بزرگ و گشادی است که به راحتی می‌شود با قسمتش سر را پوشاند. اولاً ملحفه که می‌گوید یعنی کل بدن با آن پوشانده بوده و پوشش بدن کامل بوده و سر مبارک حضرت بوده و به دلیل اینکه لباس بزرگی بوده کاملاً قابل پوشاندن بوده. از این جهت علی‌رغم اینکه بعضی خیلی روی این مانور داده‌اند از جمله در اسداء الرغاب که با شأن حضرت سازگار نیست و پایین‌تر از حضرت هم این اقدام را نمی‌کردند به نظر می‌آید خیلی استبعاد در این نیست اگر فرض بگیریم که ملحفه و لباس بزرگ و گشاد با تغییر کمی و بالا آوردن قسمتی از آن سر را می‌پوشانده و به شکل طبیعی انجام می‌شده. باید به آن زمان رفت و در آن زمان این امور مرسوم بوده و شاید خیلی مستبعد نباشد.

# اشکال دوم دلالی

به قسمت اخیر روایت اشکال شده. از جهت دیگری قسمت اخیر روایت با اعتبارات سازگار نیست. قسمت اخیر روایت می‌گوید حضرت دعا فرمودند «قَالَ جَابِرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله‏ وَ دَخَلْتُ وَ إِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ عليها السلام‏ أَصْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ جَرَادَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله‏ مَا لِي أَرَى وَجْهَكِ أَصْفَرَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْجُوعُ فَقَالَ صلى الله عليه و آله‏ اللَّهُمَّ مُشْبِعَ الْجَوْعَةِ وَ دَافِعَ الضَّيْعَةِ أَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَ جَابِرٌ فَوَ اللَّهِ لَنَظَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهُهَا أَحْمَرَ فَمَا جَاعَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْم‏»[[1]](#footnote-1).

 این فقره آخر محل اشکال است. طبق این روایت بر اثر دعای حضرت هیچ‌وقت فاطمه زهرا گرسنه نشد. گفته می‌شود این قابل قبول نیست. اعتبار با این مسئله مساعد نیست. اگر امکان‌پذیر هست که با دعای حضرت کسی هیچ‌وقت امکان گرسنگی نکند، اما اگر چنین معجزه‌ای بود لشاع و بان. اگر با دعای این‌چنین حضرت فرموده بودند و در اثر این دعا فاطمه زهرا وضع طبیعی‌شان به وضع فوق‌العاده اعجاز آمیز تبدیل شده بود لشاع و بان و لنقل و لروی فی الاخبار و الاحادیث، درحالی‌که ما جای دیگری این را ندیدیم. هذا اولاً که اگر بود لشاع و بان درحالی‌که خبری از این معجزه و آثار باقی مانده از این دعا به عنوان دعای اعجاز آمیز وجود ندارد.

ثانیاً چیزهایی خلاف آن نقل شده است. گرسنگی حضرت در مواردی که نقل شده از جمله در شأن نزول سوره هل اتی آمده شواهدی خلاف این را می‌رساند. لذا هم در کلمات مرحوم خوئی هم اسداء الرغاب هم در کلمات مرحوم داماد هم هست که لایمکن تصدیق هذا النقل و اینکه حضرت هیچ گرسنگی نداشت. این اشکال سوم است.

## جواب اشکال

این را هم پاسخ داده‌اند به اینکه اولاً تاریخ این مسئله روشن نیست شواهدی که آورده می‌شود بر گرسنگی حضرت و نزول آیه هل اتی و بعضی قصه‌های دیگر شاید آن‌ها مقدم بوده و این قصه مؤخر بوده. همین احتمال کافی است که این پذیرفته شود. اگر این احتمال آمد و گفته شد این در اواخر عمر شریف بوده دیگر لشاع و نقل دیگر وجهی ندارد زیرا اگر بود و در فطرت طولانی وضع وجود داشت قاعدتاً نقل می‌شد. ولی اگر در فطرت‌های متأخر بوده مثلاً حدود دو یا چهار ماه قبل ارتحال رسول‌خدا این اتفاق افتاده باشد دیگر خیلی منافاتی با شواهد گرسنگی‌های قبلی ندارد و لشاع و نقل هم دیگر خیلی وجهی ندارد زیرا قصه شهادت حضرت اتفاق افتاد. از این جهت است که می‌شود به صرف یک استبعاد روایت را کنار گذاشت درحالی‌که احتمالات نسبتاً معقولی هم وجود دارد.

سؤال: این یک حالت شخصی است که به چشم نمی‌آید.

جواب: بله این نکته هم درست است که این نوع اعجازها یک بار است که در امور اجتماعی و عام البلوی و در معرض ابتلاء دیگران اتفاق می‌افتد که لشاع و نقل صدق می‌کند اما امری که مربوط به حال شخصی حضرت بوده که لا یطلع علیها الا نفسها و غیر از او با یک شواهدی و با شکل‌های خاصی می‌شود اطلاع پیدا کنند آن‌قدر هم اهمیت ندارد که اگر بود لشاع و نقل و روی این هم یک جهت.

جهت دیگر اینکه فما جاءت بعد ذلک الیوم مقصود این نیست که اصلاً گرسنه نمی‌شدند که خیلی بعید است. غذا خوردن و تداوم حیات بیشتر به این است که حس تشنگی و گرسنگی به انسان دست دهد. احتمال زیاد یعنی جوع‌هایی ازاین‌دست که شخص را بی‌تاب بکند مقصود است. این مستبعد نیست حتی قصه‌هایی هم که در شأن نزول سوره هل اتی آمده ممکن است بگوییم نسبت به خود فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین غلبه جوع و امثال این‌ها رخ نمی‌داده. بله اگر کسی سه روز پشت سر هم چیزی نخورد عادی است اما اینکه غلبه پیدا کند به شکل خیلی طاقت‌فرسا ممکن است بگوییم نبوده است. این هم اشکال سوم و دومین اشکال دلالی است که استبعاد فماجاعت بعد ذلک الیوم باشد. با این سه چهار نکته که گفته شده احتمال توجیه وجود دارد و همین کافی است و لازم نیست بگوییم حتماً این طور بوده یا آن طور بوده است. اصلا این است که نقلی که گفته شده نقل درستی است استبعادی در کار است می‌گوییم محتملاتی در کار است که استبعاد را کاهش می‌دهد و توجیه می‌کند و همین یکفی که روایت پذیرفته شود. این چند نکته پذیرش دلالت روایت را تکمیل می‌کند. نکته دیگری هم وجود دارد که چون مشترک با بعدی‌هاست بعداً عرض می‌کنیم.

# اشکال سوم دلالی:

مقصود روایت در آنجا که جابر می‌گوید «وَ دَخَلْتُ، وَ إِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ عليها السلام أَصْفَر» یا می‌گوید «فَوَ اللَّهِ لَنَظَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَاصِهَا»؛ که نگاه خود را جابر نقل می‌کند این نگاه که در دو جا آمده نگاه اتفاقی بوده و نگاه غیرعمدی و اتفاقی بوده و حالا اولین نگاه بوده که بعضی می‌گویند اشکال ندارد. تمامیت استدلال به این روایت برای جواز نظر به این است که بگوییم نگاه اولی برای فقره اولی که بگوییم «وَ إِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ عليها السلام أَصْفَر» و نگاه بعدی که اذا لنظرت این‌ها نگاه‌های عامدانه مستمر بوده که منطبق می‌شود بر محل بحث و نزاع زیرا محل بحث این است که کسی به‌طور عامدانه و نه به نگاه اتفاقی و به شکل مستمر به چهره اجنبیه نگاه کند البته بدون التذاذ و ریبه. لااقل مهم‌ترین فرض محل کلام این است اما روایت ممکن است حمل شود بر نگاه غیرعامدانه و یا نگاه و نظره اتفاقیه و عابره که نگاه کرد و تمام شد. با این نگاه روایت یا خارج مدعاست یا اخص از مدعاست. بخش عمده مدعای ما نگاه عامدانه‌ای است که پیوسته نگاه کند نه با نگاه یک‌باره و فروبستن نگاه. این هم اشکال چهارم است که اسداء الرغاب خیلی مانور داده است. گفته مواردی که فعلی نسبت به فاعل داده می‌شود در غالب افعال ماضی و یا مضارع ظهور در عمد و تعمد نیست فنظرت می‌گوید با نگاه غیرعامدانه هم سازگار است. یا اینکه می‌گوید «اِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ عليها السلام‏ أَصْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ جَرَادَةٍ» با نگاه اتفاقی و سریعه هم سازگار است و ممکن است آن مقصود باشد و از بحث خارج می‌شود.

## جواب اشکال:

جواب: ظاهراً این مسئله خلاف متفاهم از روایت است. اینکه در ابتدا جابر می‌گوید «اِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ عليها السلام‏ أَصْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ جَرَادَةٍ». خود این تعبیر و تعریف که از عمق حالت و چهره حضرت می‌کند با نگاه عابره سریع سازگار نیست و اگر آن را هم در فقره اولی بپذیریم، در فقره ثانیه که «فَوَ اللَّهِ لَنَظَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهُهَا أَحْمَرَ» حملش بر نگاه اتفاقی خیلی بعید است. متوجه شد چهره تغییر کرد. تغییر چهره چند لحظه طول می‌کشد. افعالی که مبدأ را به فاعل نسبت می‌دهد معمولاً ظهورش ظهور فعل صادر عن اختیار است. از این جهت به نظر می‌آید نمی‌شود گفت این نگاه، نگاه نظره اولی بوده یا غیر اختیاری بوده. به نظر می‌آید این نگاه نظره اولی بوده و غیر اختیاری هم بوده.

سؤال: نظر با رای متفاوت است. پیامبر می‌گوید اری اینجا تعبیر نظر دارد. نظر غالب مواردش نظره عابره است اما در رای نه.

جواب: در بحث تفاوت و فرق‌ها دقت کنیم شاید این طور نباشد. ثانیاً در این نوع موارد که جابر نقل می‌کند آیا این نوع موارد ملحوظ است این هم محل پرسش است. ثالثاً اینکه ممکن است کسی بگوید در رای یعنی دیدن اما در نظر دقت بیشتری است. درهرصورت به شکل عرفی که قصه را نقل می‌کند وقتی می‌گوید دیدم چهره زرد است بعد می‌گوید دیدم رنگ زرد قرمز شد و به حالت طبیعی برگشت به نظر می‌آید نگاه خاطفه و یک بار نیست بلکه نگاهی است که به صورت طبیعی نگاه می‌کرده است. این هم اشکال سوم دلالی است.

# اشکال چهارم

از زاویه دیگری می‌شود در روایت تردید ایجاد کرد. این جمله روایت که ینحدر من قصاصها حتی عاد وجهه احمر. قصاص منبت شعر است جایی که مو می‌روید. ظاهر روایت این است که به قصاص هم نگاه کرده. به قصاص نگاه کردن مستلزم نگاه به خود شعر در حایه صورت است. نمی‌شود به قصاص یعنی منبت نگاه کند و به مقداری ولو بسیار اندک از مو نگاه نکند. نگاه به قصاص ملازم با نگاه به بخشی و لو کوچک از موست. این مفهوم روایت است و هذا لا یمکن الالتزام به. از لحاظ فقهی جایز نیست و اگر هم درست باشد با نگاه به حضرت زهرا سلام‌الله علیها سازگار هم نیست. این فقها درست نیست از حیث منزلت و مقام و مرتبه هم سازگاری وجود ندارد. این در کلمات مرحوم داماد در تقریرات صلات در بحث ساتر است.

## جواب اشکال:

این اشکال هم پاسخ داده شده است. ممکن است کسی بگوید نگاه به قصاص که ملازم موست به قصاص نگاه مستمر نبوده. آن نظره خاطفه و عابره بوده است. ثانیاً اگر درست معنی شود تلازم وجود ندارد. «فَوَ اللَّهِ لَنَظَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهُهَا أَحْمَرَ»؛ یعنی دیدم از بالا طبیعی شد. ملازم نیست که بالا را که ملازم موست دیده شود. همین‌که دیدید چهره تغییر کند به این معناست که همه صورت تغییر پیدا کرد. ملازمه درک تغییر چهره به‌طور کامل با اینکه به مو هم نگه کرده باشد محل تردید است و نمی‌شود این را از جمله استفاده کرد. ضمن اینکه تعبیر «يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهُهَا أَحْمَرَ» تعبیر کنایی است که منظورش این است که چهره تغییر کرد. خیلی بعید است که وقتی می‌گوید چهره از رنگ زرد به قرمز و طبیعی تبدل پیدا می‌کند بگوییم از بالا شروع شد آمد. به نظر می‌آید جمله حالت کنایی دارد؛ یعنی چهره تغییر پیدا کرد و صورت به حال طبیعی درآمد. درواقع از پایین‌تر ممکن است که دیده باشد تغییر کرد حدس می‌زند قصاص مو هم تغییر پیدا کرده است.

البته پاسخ دیگری هم داده شده است که قصه اطراف صورت در حد کمی با مو محل بحث است. بعضی این را هم جایز می‌دانند. البته نسبت به حضرت زهرا بعید است که قبول شود. از این جهت است که این اشکال ممکن است پاسخ داده شود.

# اشکال پنجم:

کسی ممکن است بگوید این اتفاق قبل نزول آیات حجاب است و مال اوایل است که آیات حجاب نازل نشده بود وقتی آیات حجاب نازل نشده این‌ها طبیعی است و جابر هم اگر نگاه کرده مال قبل نزول آیات حجاب است و درحالی‌که آیات حجاب که بعد آمده می‌شود گفت که ناسخ بوده است.

## جواب اشکال:

پاسخش این است که نسبت این روایت با آیات حجاب نسبت تساوی نیست که بگوییم آن قبل بوده بعد آیه آمده و این آن را نسخ کرده است. قرآن سنت را نسخ کرده. نسخ در صورتی است که بین آنچه در روایت آمده با آنچه در آیات حجاب آمده تساوی باشد. درحالی‌که تساوی نیست. این اخص از آیات حجاب است. بحث نگاه به چهره است آن هم نگاهی که همراه با التذاذ و ریبه نبوده است. صحابی بزرگ به نام فاطمه زهرا بوده. جو این ملاقات جو معنوی و غیر ریبه است. این اخص از آیات حجاب است که می‌گوید پوشش داشته باشید. تقدم مخصص یا مقید بر عام بسیار وجود دارد. پس نسخ نیست بلکه شکل مقید دارد. به ویژه اینکه این روایت را امام باقر از جابر نقل می‌کند به عنوان امری که امام نقل می‌کند این اعتماد بر آن را بیشتر می‌کند.

جهت دیگر که باید کار شود این است که باید دید آیات حجاب چه تاریخی نازل شد. این قصه حتماً در مدینه بوده است. سال ازدواج حضرت زهرا با امیرالمؤمنین ظاهراً یک سال بعد هجرت بوده و نزول آیات حجاب را نگاه نکردم ببینم کی بوده. درهرصورت در مدینه اتفاق افتاده است. در مدینه نازل شده است.

اینکه خدمت فاطمه می‌رفتند و مردها حضور پیدا می‌کردند تا اواخر هم بوده اما کیفیتش که حضرت را مستقیم می‌دیدند یا نه شاید واضح نباشد. این اشکال ششمی بود که پنجمین اشکال دلالی بود.

# جواب مشترک به همه اشکالات دلالی:

پاسخ مشترک این‌ها تفکیک در حجیت قطعات روایات است. ممکن است کسی بگوید روایت بعضی قسمت‌هایش را ما نفهمیدیم و اشکالی در آن می‌بینیم و اینکه آن قصاصها برایمان آمده مشخص نیست یا اشکال دارد. یا آن قسمتی که می‌گوید حضرت هیچ‌وقت گرسنه نشد برای ما مفهوم نیست اما منافات ندارد که قطعه اصلی مورد استدلال حجت باشد. تفکیک در حجیت در فقرات یک روایت امر پذیرفته شده ایست و لااقل جمع زیادی این را می‌پذیرند. درست است به عنوان قصه نقل می‌شود اما قطعه‌هایی از آن سازگار با ضوابط نیست آیا موجب می‌شود به کل روایت بدبین شویم یا نه؟ به‌عبارت‌دیگر این علائم، علائم کذب یا وضع روایت می‌شود یا اینکه یک قسمتش را ما نفهمیدیم به‌خصوص وقتی نفهمیم این قسمت‌ها خلاف ضوابط و قواعد است بلکه بگوییم ابهامی دارد که ما نمی‌توانیم بفهمیم.

پس تفکیک در حجیت در قطعه‌های یک روایت حتی جایی که قطعه‌ای از آن خلاف و مردود باشد ممکن است چه برسد به جایی که قطعه‌های روایت مردود نیست بلکه مشکوک است.

1. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏5، ص: 529. [↑](#footnote-ref-1)